

## کارگران لاستیک البرز و دو مساله مبارزه طبقاتی

دوشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۸۸

امیر پیام

یکی از مبارزات برجسته کارگری در سالهای اخیر، مبارزه کارگران کارخانه لاستیک البرز (کیان تایر سابق) است که از اوایل بهمن ۸۶ تاکنون (فروردین ۸۸) پیگیرانه جریان داشته است. این مبارزه با وجود همه تلاش های درخشان کارگران متأسفانه هنوز برای مطالبات اولیه اش مبنی بر تضمین دایر نگه داشتن کارخانه و حفظ مشاغل و دریافت حقوق پرداخت نشده به نتیجه نرسیده است. اما علی رغم این، کارگران لاستیک البرز در طول این نبرد یکساله قادر شدند تا با استفاده از انواع روش ها و تاکتیک های رادیکال و مبارزه جویانه از یکسو، و شیوه های قانونی و مذاکراتی از سوی دیگر، تاکتیک دولت و کارفرما برای تحمیل یک جنگ فرسایشی و ایجاد خستگی و ناامیدی در بین کارگران و پراکندن صف آنان را خنثی نموده و استمرار و تداوم مبارزه خود را حفظ نمایند. این مبارزه یکی از تجربیات مهم جنبش کارگری در سالهای اخیر است که در هر دو عرصه مبارزه طبقاتی کارگران، یعنی عرصه مبارزات جاری برای کسب مطالبات فوری، و نیز عرصه مبارزه برای هدف نهایی و رهایی از نظام موجود، درس های مهم و آموزنده ای دارد که در زیر به آنها اشاره می شود.

### مسیر گشایش مبارزات جاری

مبارزه کارگران لاستیک البرز علی رغم فقدان تشکلات شناخته شده مستقل کارگری (سندیکا و اتحادیه و شورا) در این بخش، اما با اتکا به شبکه های ارتباطی بین کارگران و فعالین آنان و اتخاذ تصمیمات در نشست ها و اجتماعات وسیع کارگری، از سازماندهی و رهبری برخوردار است. این خصلت سازمانیافته به همراه پیگیری و رزمندگی و جسارت طبقاتی کارگران و بهره مندی شان از توانایی و زیرکی لازم برای اتخاذ روش ها و تاکتیکها و مانورهای متنوع همه گویای این است که مبارزه آنان می بایست تاکنون به بار می نشست و به اهداف خود دست می یافت که چنین نشده است. این مبارزه از هر دو عنصر ضروری برای یک مبارزه کارگری پیروزمند یعنی برخورداری از مبارزه جویی و رزمندگی و نیز هوشمندی در اتخاذ تاکتیک و مانور، چیزی کم نداشت. بنابراین عدم توفیق تاکنونی آن را باید در جایی دیگر جستجو کرد. به این ترتیب مبارزه کارگران لاستیک البرز در رابطه با مبارزات جاری برای کسب مطالبات فوری، به خصلت نمای کل جنبش کارگری تبدیل شده است. یعنی مستقل از پیشروی جنبش در زمینه تشکل یابی و دست یافتن به دو تشکل توده ای (سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه)، اما علی رغم وجود انبوهی از اعتراضات و مبارزات و اعتصابات در اشکالی بسیار متنوع در سالهای اخیر نه تنها این مبارزات اغلب به اهداف خود دست نیافتند بلکه وضع کار و معاش و زندگی طبقه کارگر اندکی هم بهبود نیافته که بر عکس روز به روز وخیم تر هم شده است.

مانع اساسی درمقابل مبارزه کارگران لاستیک البرز همان است که در برابر کارگران نیشکر هفت تپه و در برابر کارگران شرکت واحد و نساجی های کردستان و همه مبارزات کارگری در ایران قرار دارد. مبارزات همه بخش

های جنبش کارگری با سد و دیوار بزرگ تناسب قوای طبقاتی برخوردار می‌کند که تماماً به ضرر طبقه کارگر است. کارگران به مثابه یک طبقه در برابر سرمایه داران به مثابه یک طبقه، ضعیف و فروکوفته اند. ظاهراً مبارزات کارگری در هر کارخانه و صنف و بخشی تنها با مالک و صاحبکار و مدیر و کارفرمای همانجا و یا حداکثر با آن عناصر و عواملی از دولت که به آن بخش مربوط می‌شوند طرف و درگیرند. اما این واقعیت مساله نیست. هر مبارزه کارگری در هر بخش مجزایی خود جلوه ای از مبارزه طبقاتی و حلقه ای از زنجیر مبارزه کارگران به مثابه یک طبقه در برابر سرمایه داران به مثابه یک طبقه می‌باشد و از آن متاثر است.

تا آنجا که به سرمایه داران مربوط می‌شود، در همه این بخش‌های ظاهراً مجزا و حلقه‌های ظاهراً از هم گسسته همچون تنی واحد و در هیات یک طبقه در مقابل کارگران ظاهر می‌شوند. همه سیاست‌های خرد و کلانی که حافظ و تامین‌کننده منافع آنان است بسرعت در بین این طبقه به اجماع می‌رسند و به سیاست عمومی و خود آگاهی آنان تبدیل می‌شوند. دولت برای آن سیاست‌ها قانون وضع نموده و ضوابط اجرایی‌شان را دیکته می‌کند. روشنفکران بورژوازی برایشان تئوری می‌نویسند و رسانه‌ها هم خوراک تبلیغاتی فراهم می‌آورند. و بالاخره پلیس و ارتش و دادگاه و خانه کارگر و لباس شخصی و زندان و شکنجه و شلاق هم آماده است تا کارگر ناراضی و معترض را سرجایش بنشانند و به اطاعت وادارد. به عنوان مثال اگر قرار است کار قراردادی همه جا گیر شود یا خصوصی سازی توسعه یابد یا قانون کار از سر راه برداشته شود، آنگاه همه عناصر طبقه سرمایه دار، از صاحب یک کارگاه کوچک با چند کارگر تا مدیران ایران خودرو و تا دولتمردان و سیاستمداران و روشنفکران بورژوا همه می‌دانند که چه می‌خواهند و چه باید بگویند و چه باید بکنند. این هارمونی طبقاتی را می‌توان هر ساله به هنگام تعیین حداقل دستمزدها مشاهده نمود. قدرت سرمایه داران پیش و بیش از هر چیز در این درک یکدست و رفتار طبقاتی واحد و حضور یکپارچه آن در برابر کارگران نهفته است. اتحاد و یکپارچگی ای که از ملزومات بنیادین و تعیین‌کننده برای برخورداری از قدرت برتر در تناسب قوای بین طبقات است.

در مقابل اما کارگران بطور یکپارچه و به عنوان طبقه ظاهر نمی‌شوند تا قدرت سترگ طبقاتی خود را همراه داشته باشند. اگر چه هر مبارزه کارگری جلوه ای از مبارزه طبقاتی است اما در شرایط حاضر این مبارزه عملاً در بخش‌های پراکنده و حلقه‌های منفصل انجام می‌شود. طبعاً هر بخش کارگری دارای مطالبات و مسائل خاص همان بخش بوده و از اینرو مبارزه ویژه خود را دارد. اما تا زمانی که مبارزات بخش‌های مختلف طبقه کارگر از وجود و حضور یک مبارزه دیگر، یک جبهه نبرد دیگر، یعنی از مبارزه فرابخشی و سراسری کارگران به مثابه یک طبقه واحد در برابر سرمایه داران به مثابه طبقه حاکم برای تحصیل مطالبات مشترک و عمومی همه کارگران الهام و نیرو نگیرند و به چنین مبارزه ای اتکا نداشته باشند بسختی در مبارزات ویژه خود توفیق خواهند یافت. معضل اصلی مبارزات بخش‌های منفرد و مجزا این نیست که چه تاکتیکی را اتخاذ کنند، مثلاً کارخانه را اشغال کنند یا بتصرف خود درآورند و یا کنترل کارگری را اعمال نمایند و یا صاحب کارخانه را گروگان بگیرند و غیره. اینجا مستقل از اینکه چه قضاوتی در باره این دست پیشنهادها داشته باشیم، مساله اساسی اینست که عملی شدن و ثمربخش بودن هر روش و تاکتیک پیشنهادی در سطح مبارزات بخشی و منفرد نیازمند درجه بالایی از زور و نیرو و قدرت کارگری است که در همان بخش مجزا و محیط منفرد موجود نیست و یا در اغلب موارد کفایت نمی‌کند. یعنی حداکثر

بکارگیری قدرت و نیروی کارگری در بخش های منفرد و مجزا به تنهایی برای پیشرفت این مبارزات کافی نیستند چرا که هر یک از این بخش ها به تنهایی با نیروی بسیار برتر طبقه حاکم و دولت آن مواجه اند. این مبارزات نیازمند گشوده شدن مبارزه ای دیگر یعنی مبارزه فرابخشی و سراسری طبقه کارگران و به کمک آن احتیاج دارند. فقدان همین مبارزه فرابخشی و سراسری طبقه در برابر طبقه است که تناسب قوا را وسیعاً به زیان طبقه کارگر رقم زده است. در حقیقت مبارزات جاری و گسترده کارگری در جبهه های منفصل و منزوی از هم در برابر صف یکپارچه سرمایه داران به عنوان طبقه حاکم قرار دارند و به همین دلیل زور کارگران در این سنگر های پراکنده به زور صف مقابل شان نمی رسد. کارگران در همه این مبارزات بصورت دسته های مجزا و بی ارتباط و در اکثر مواقع بی خبر از هم با جبهه سازمانیافته و واحد و منظم سرمایه داران در جنگ اند بدون اینکه خود از اعضای یک ارتش واحد باشند و از حفاظت و پشتیبانی توپ خانه آن برخوردار گردند.

تاکید بر وحدت طبقاتی و همبستگی کارگری از جمله امور روتین فعالین کارگری است که منظم بر آن پای می فشارند. اما ضرورت ابراز وجود سراسری و مبارزه فرابخشی کارگران و حضورشان به مثابه یک طبقه، فراتر از آن تاکیدات همیشگی بر وحدت و همبستگی بوده و این بمثابه یک مبارزه سراسری است که می تواند و از این امکان واقعی برخوردار است تا تناسب قوای طبقاتی را به نفع کارگران تغییر دهد. بر متن چنین تناسب قوای تغییر یافته ای آنگاه همه بخش های جنبش تقویت شده و از آن نیرو گرفته و قادر می شوند تا با تکیه زدن بر این مبارزه سراسری در مبارزات ویژه بخش خود نیز پیشروی کنند. بنابراین تغییر تناسب قوای طبقاتی خود نیز در گرو ابراز وجود طبقاتی گسترده و وسیع کارگران در دل عروج مبارزات سازمان یافته سراسری آنان برای کسب مطالبات عمومی و مشترک جنبش است. فعالین کارگری به این ضرورتها واقفند، مساله اما بر سر آن تلاشی است که بتواند جنبش را بطور واقعی به این سمت ببرد و به این مقصود برساند. تجربیات جنبش کارگری در دنیا نشان می دهد که بویژه در شرایط غیرانقلابی، بسیج سازمانیافته توده کارگران در ابعاد گسترده دهها و صدها هزار نفره برای اعتراضات بزرگ در اشکال اعتصابات عمومی و تظاهراتهای توده ای شهری حول مطالبات عمومی طبقه کارگر در اولین قدم منوط به تشکیل یابی توده ای کارگران در مراکز و محیط های کار است. فقط این تشکل ها هستند که می توانند این تنها بسیج توده ای قادر به تغییر واقعی تناسب قوا به نفع کارگران را عملی سازند. بدون وجود حد موثر و کارساز و قابل اتکایی از تشکل یابی توده ای در محیطهای کار که تنها ابزار موثر و ظرف بسیج و هدایت و رهبری توده ای کارگراند، چنین بسیج و ابراز وجودی در بعد سراسری و توده ای امکان پذیر نیست و بوقوع نخواهد پیوست. اگر تعدادی بیشتر تشکل توده ای نظیر سندیکای کارگران واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه هم اکنون در مراکز مهم تولیدی و خدماتی موجود بودند، آنگاه این تشکلات می توانستند کنفدراسیون و یا مجمع سراسری تشکل های توده ای کارگری ایران را اعلام نموده و به این ترتیب آن دستگاه لازم برای بسیج و رهبری توده ای کارگران در سطح سراسری را همین امروز بوجود آورند. این سازمان سراسری برخاسته از محیط های کار و ریشه دار در بین توده های کارگر قادر است با بسیج آنان و سازماندادن اعتصابات عمومی و تظاهراتهای توده ای شهری به صدای رسای پرولتاریای ایران در مقابل طبقه حاکم و دولت آن تبدیل شود. از طریق برپایی اینگونه اعتصابات عمومی و تظاهراتهای توده ای در ابعاد ده ها و صدها هزار نفره است که تناسب قوا بطور

واقعی به نفع طبقه کارگر تغییر خواهد کرد و پنجره امید برای گشایش مبارزات کارگری منفصل در بخش های مجزا را باز خواهد نمود.

در مورد ضرورت اتکا و منوط بودن سازماندهی اعتراضات و مبارزات گسترده توده ای و سراسری کارگران به امر تشکل یابی توده ای در محیطهای کار، توجه به یکی از ویژگیهای مهم جنبش کارگری ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی ضروری است. ویژگی ای که چه بسا در غیاب آن سرنوشت جنبش کارگری ایران به گونه ای دیگر رقم زده می شد. در ایران هر حرکت و اعتراض کارگری نه تنها با ماشین سرکوب رژیم، بلکه در همان حال با دستگاه مافیایی پیچیده ای به نام خانه کارگر و نهاد های وابسته اش یعنی شوراهای اسلامی کار و شبکه انجمن های صنفی و اتحادیه های دست ساز آن نیز مواجه است. خانه کارگر با وظایف و نقش های چند لایه و درهم تنیده ای که بخود می گیرد از قبیل پلیس سیاسی، نهاد سرکوب، سازمانده دستجات ترور و وحشت، مقام کارگری، یونیونیست غربی، فعال کارگری چپی و ضد سرمایه داری، ایجاد سایت «مستقل کارگری» مثل دسترنج، و اخیرا هم سندیکا نمایی، چه مستقیما با نام و نشان خود و چه با موازی سازی و شبیه سازی از گرایشات واقعی کارگری و اجتماعی، بی وقفه برای کنترل و مهار و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توطئه می کند.

می دانیم که سالهاست خانه کارگر و شوراهای اسلامی نزد توده های کارگر منفورند، اما این نفرت عمومی، شکست و اضمحلال اهداف اولیه این جریان برای تبدیل شدن به ظرف اعتراض کارگری را نشان میدهد، و نقش آن به عنوان ابزار کنترل و مهار و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری اکنون بویژه با رشد جنبش مستقل کارگری در سالهای اخیر بیش از پیش فعال است. خانه کارگر علی رغم اختلافاتش با وزیر و وزارت کار دولت (Government) یا کابینه احمدی نژاد، از امکانات گسترده حکومت (State) یعنی دولت طبقه حاکم برخوردار است. این جریان برای نفوذ در جنبش مستقل کارگری متناوبا جلد عوض کرده و هم رنگ جماعت می شود. حضور توانمند خانه کارگر به عنوان ابزار کنترل و مهار و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری را می توان در اول ماه می سال گذشته دید که، علی رغم رشد و حضور زیاد جنبش مستقل کارگری، قادر شد تا با همکاری ارگانیک دستگاهها ی امنیتی مانع برگزاری مراسم های مستقل کارگری شود. همینطور می توان به اخبارهای اعتراضات کارگری توجه کرد که اغلب توسط ماموران و عوامل این نهاد ها تحت عناوین «نماینده شورای کارگری» و «مقام کارگری» و «از مسئولین خانه کارگر» به رسانه های رسمی وارد شده و از آنجا بواسطه اینترنت در دسترس اپوزیسیون قرار میگیرد. بنابراین مبارزات کارگری همچنین با مانع خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار مواجه اند و بدون اینکه این مانع را خنثی و از آن عبور کنند به جایی نمی رسند.

وجود خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به عنوان یک مانع در برابر رشد و گسترش آزادانه و مستقل مبارزات کارگری نه تنها ضرورت و میرمیت ایجاد تشکل های توده ای کارگران در محیطهای کار را مجددا یاد آوری می کند، بلکه به مراتب بیشتر بر این تاکید دارد که سازمان دادن مبارزات سراسری و برپایی اعتصابات عمومی و تظاهراتهای توده ای در ایران مستلزم درجه بالایی از یک سازماندهی مستحکم و وجود ستاد رهبری پر نفوذ در بین توده های کارگر است. تنها چنین سازماندهی و رهبری ای است که قادر می شود تا در جریان و مسیر به میدان آوردن توده های کارگر، گام به گام، ترفندها و توطئه ها و خرابکاری های خانه کارگر و شوراهای اسلامی را

خنثی نموده و رشد و پیشروی جنبش را تضمین نماید. اگر چه ممکن است در شرایط کشورهای برخوردار از فضای باز سیاسی که تحرک جنبش های اجتماعی را ممکن می سازد، جنبش کارگری هم بتواند با سطح پایینی از سازماندهی ابراز وجودهای سراسری و توده ای داشته باشد. اما در ایران تحت سیطره جمهوری اسلامی یعنی یکی از استبدادی ترین حکومت سرمایه داری و با وجود مانع خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار، هر درجه از تحرک و ابراز وجود سراسری کارگری در گرو وجود یک سازماندهی توده ای مستحکم و رهبری پر نفوذ است. سازمان و رهبری که در اولین و تعیین کننده ترین گام، خود منوط به ایجاد تشکل های کارگری در محیطهای کار است.

بنابراین هم برای بسیج توده ای و سازمان دادن مبارزه سراسری کارگران و از این طریق تغییر واقعی تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و گشودن مسیر مبارزات بخش های منفرد مبارزات کارگری، و هم برای خنثی نمودن خرابکاری ها و توطئه های خانه کارگر و نهاد های وابسته اش و کنار زدن ونفی این نهاد ضد کارگری، جنبش مستقل کارگری نیاز دارد تا همه نیروها و امکانات خود را بطور یکپارچه و یکدل و هدفمند در خدمت ایجاد تشکلهای توده ای کارگران در محیطهای کار به عنوان فوری ترین و اساسی ترین گام برای تدارک این مصاف طبقاتی قرار دهد. به این ترتیب در دوره حاضر بر اساس نیازها و ضرورت های طبقاتی موجود، ایجاد تشکلهای توده ای کارگران در محیطهای کار به یگانه استراتژی واحد برای کل جنبش مستقل کارگری تبدیل شده، و پاسخ به این استراتژی، عمده ترین وظیفه طبقاتی و ملاک تعیین کننده رادیکالیسم طبقاتی هر جریان کارگری می باشد.

### **انقلاب کارگری، راه حل اساسی**

گفتیم که مبارزه کارگران لاستیک البرز در سطح مبارزات جاری خصلت نمای موقعیت عمومی جنبش کارگری و موانع و مشکلات پیش روی آنست. در همین سطح این تجربه نیز قویا بر ضرورت تشکل یابی توده ای کارگران در محیط های کار و اتحاد سراسری آن تشکلات و سازمان دادن مبارزه سراسری و فرابخشی طبقه کارگر تاکید می کند. اما آنچه که این مبارزه کارگری را از دیگر مبارزات جاری متمایز نموده و به آن ویژگی خاصی می بخشد طرح شدن انقلاب کارگری در آنست. بر این ویژگی باید تمرکز کرد و به آن اندیشید و معنی آنرا برای توده های کارگر باز نمود. تاکنون رسم بر این بود که ضرورت انقلاب کارگری از طرف احزاب و نیروهای سوسیالیستی طرح شود، اما اینبار این توده های کارگر و در دل مبارزه ای آنهم برای ابتدایی ترین مطالبات شان است که آنرا طرح می کنند. اینجا، انقلاب کارگری نه به عنوان ضرورتی تاریخی یا امری ایدئولوژیک و یا هدفی تشکیلاتی، بلکه بسادگی به عنوان همان چیزی که هست، یعنی به عنوان کارسازترین راه درست برای خلاصی طبقه کارگر از مصائب موجود و رهایی از زنجیر بردگی مزدی نظام سرمایه داری طرح می شود.

هنگامی که اولین اعتصاب کارگران لاستیک البرز روز ۲۰ فروردین ۸۷ آغاز شد حدود ۲۰ نفر از کارگران اعتصابی کفن پوش در بالای اتاق نهبانی مستقر شده و پلاکاردی را برافراشته که بر آن نوشته شده بود: «مسئول بی لیاقت، این آخرین پیام است، جنبش کارگری آماده قیام است». این مبارزه تاکنون ادامه داشته و پس از هشت ماه از آغاز آن، هنگامی که کارگران لاستیک البرز روز دوشنبه ۲۰ آذر ۸۷ در مقابل دفتر احمدی نژاد تجمع کردند بار دیگر فریاد زدند: «این آخرین پیام است، کارگر مبارز آماده قیام است».

به احتمال زیاد نزد اغلب ناظرین این مبارزه، علل وجودی این شعارها و تهدید به قیام کارگری اهمیت چندانی نداشته و به عنوان اظهاراتی لحظه ای و احساسی در یک شرایط به تنگ آمده مورد بی توجهی قرار گرفته و از آن خواهند گذشت. اما قضاوت ناظرین یک مبارزه کارگری هنوز چیزی در باره حقایق نهفته در آن مبارزه نمی گوید. برای درک این حقایق لازم است که مبارزه کارگران لاستیک البرز را در متن مبارزه گسترده تر طبقاتی و تاریخی کارگران ایران قرار داد و به روند های بنیادی تر مبارزه طبقاتی در ایران توجه نمود. با این رویکرد آنگاه، به دلایل طبقاتی و تاریخی و سیاسی بسیاری، کارگران لاستیک البرز محق اند و می توانند و می باید خواستار قیام و انقلاب کارگری به عنوان راه حل اساسی برای رهایی از کل ستم طبقاتی موجود باشند. با نگاهی به آن دلایل طبقاتی و تاریخی و سیاسی می بینیم که طرح قیام کارگری از طرف کارگران لاستیک البرز امری بی مقدمه و بی زمینه نیست.

ابتدا این نکته حائز اهمیت است که طرح قیام کارگری از سوی این کارگران چیزی جز انقلاب کارگری نیست. می دانیم که قیام مهمترین و اساسی ترین مرحله انقلاب کارگری است و انقلاب با قیام آغاز می شود. کارگران از طریق قیام، دولت طبقاتی بورژوازی را به زیر کشیده و قدرت سیاسی را به نفع خود و برای خود کسب می کنند. پس قیام یعنی اقدام و عمل به زیر کشیدن دولت سرمایه داران و کسب قدرت سیاسی توسط کارگران. بنابراین هنگامی که کارگران لاستیک البرز اعلام می دارند «این آخرین پیام است، جنبش کارگری آماده قیام است»، یا در مقابل دفتر ریاست جمهوری نظام حاکم فریاد می کشند «این آخرین پیام است، کارگر مبارز آماده قیام است»، هم به برانداختن و به زیر کشیدن حکومت اشاره داشته و هم به کسب قدرت سیاسی، و هر دو اینها را همچنین توسط کارگران و برای کارگران مد نظر دارند. اینجا ما با طرح اصیل ترین و مارکسیستی ترین نوع کسب قدرت سیاسی در جامعه بورژوایی مواجه ایم، یعنی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و برای طبقه کارگر.

ابتدا از اهمیت و ضرورت طبقاتی انقلاب شروع کنیم. آنچه هر کارگری و از جمله کارگران لاستیک البرز را به سمت طرح و تهدید به قیام سوق می دهد همانا حقایق بنیادین جامعه سرمایه داری است. این جامعه به طبقات استثمارگر و استثمار شونده، بهره کش و بهره ده، ستمگر و ستمکش، به تصاحب کنندگان ثروت و تولید کننده گان ثروت، یعنی به سرمایه داران و کارگران تقسیم شده است. جامعه سرمایه داری بر پایه منافع متضاد این دو طبقه و بر پایه ستم طبقاتی سرمایه داران بر کارگران بنا شده است. اهمیت و جذابیت این نظام برای سرمایه داران اینست که می توانند به نیاز بی پایان خود به سود نامحدود پاسخ دهند. همه مناسبات زیر بنایی و روبنایی این نظام، از صنعت و تجارت و خدمات و دستاوردهای علمی و نوع آوریهای تکنولوژیک، تا سیاست و فرهنگ و هنر و آموزش و قانون و قضا، در خدمت پاسخ به نیاز حیاتی سرمایه داران به سود فزاینده سازمان یافته است. تامین این نیاز سیری ناپذیر سود خواهی طبقه سرمایه دار در گرو تحمیل بی وقفه فقر و فلاکت و بی حقوقی و بی منزلتی به طبقه کارگر است. استثمار و بهره کشی از کارگر قانون اساسی نظام سرمایه داری است و همه قوانین دیگر آن نیز از این قانون پایه نشات گرفته و برای تقویت و تحکیم و حفظ آن بنا شده اند. بنابراین در پایه ای ترین سطح، وجود همین قانون بردگی بلامنازع نظام سرمایه داری است که، علی رغم وجود توهمات بورژوایی و آگاهی وارونه در بین کارگران، زمینه ساز گرایش آنان بسمت انقلاب می باشد.

نقش قانون بردگی نظام سرمایه داری به عنوان زمینه مادی پیدایش گرایش به انقلاب در بین کارگران، در جوامع استبدادی سرمایه داری نظیر جمهوری اسلامی بیشتر می شود. در نظام طبقاتی ایران، فقر و فلاکت و ناامنی و بی حقوقی و بی حرمتی طبقه کارگر ابعاد بی سابقه ای به خود گرفته است. میلیونها خانواده کارگری در زیر خط فقر اعلام شده توسط حکومت که چیزی جز خط فلاکت نیست زندگی می کنند. میلیونها کارگر اسیر قراردادهای موقت، فاقد هر گونه اعتماد و امید به حفظ زندگی شان بسر می برند و در همین حال بخش بزرگی از کارگران حتی حقوقشان را دریافت نمی کنند. زنان کارگر به تن فروشی کشیده شده و فرزندان کارگران برده کار می گردند و خودکشی کارگر مستاصل از بیکارگی و فقر و نداری به بخشی از تصویر زندگی کارگری تبدیل می شود. آنجا هم که کارگران به تلاش جمعی و اتحاد و سازماندهی خود روی می آورند و برای بهبود وضع شان در همین نظام اقدام می کنند با زندان و شکنجه و شلاق روبرو می شوند. در مواجهه با این اوضاع هیچ چیزی طبیعی تر از روی آوری کارگران به انقلاب علیه این نظام نیست. چرا که مستقل از هر نگرش سیاسی و ایدئولوژیک در باره انقلاب، تجربه ساده و روزمره در سرمایه داری ایران نشان می دهد که بهبود واقعی در زندگی طبقه کارگر به انقلاب علیه این نظام و بدست گرفتن اختیار جامعه توسط خود کارگران گره خورده است.

از جنبه تاریخی نیز صد سال اخیر ایران گواه اهمیت و کاربرد و مطلوبیت انقلاب در فرهنگی سیاسی توده مردم و الیت سیاسی و طبقات اجتماعی است. در این تاریخ همه طبقات و اقشار اجتماعی خود را به نوعی از انقلاب مرتبط نموده و وجود برداشت های گوناگون از انقلاب تغییری در این واقعیت نمی دهد که هر کس بهر حال از انقلاب دلخواه اش مایه گرفته و هویت می یابد. از «انقلاب مشروطه» آغاز کنیم که منشا غرور و افتخار بورژوازی ایران است. بخش مدرن و ملی و سکولار این طبقه با انقلاب مشروطه عجین شده و آنرا به عنوان یگانه منشا الهام برای حکومت کردن پاس می دارد. اینان خود را میراث دار آن انقلاب دانسته و خواستار احیای سنن آن هستند. حتی سلطنت طلبان و طرفداران نظام پادشاهی که از نظر جهانی همیشه متحد و همدست ارتجاعی ترین و هارترین بخش بورژوازی جهان و در راس آن بورژوازی امریکا هستند، در عرصه سیاست ایران، خود را ادامه دهنده انقلاب مشروطه می دانند. سلطنت طلبان همچنین تغییرات مورد نظرشان برای رشد سرمایه داری در ایران را «انقلاب» حال از نوع سفید اش نامیدند.

«انقلاب اسلامی» که عنوانی برای مصادره انقلاب برحق توده های تحت ستم علیه مصائب اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه داری در سال ۵۷ بود، به سکویی تاریخی برای پرش آن بخش از بورژوازی و خرده بورژوازی به قدرت سیاسی تبدیل شد که در دوره سلطنت از قدرت محروم بودند. بورژوازی تازه نفس و تازه بقدرت رسیده ارتجاع اسلامی، به نام انقلاب بر علیه انقلاب ستمدیدگان یورش برد و فرزندان انقلابی آنان را از مبارزات کارگران بیکار و دانشجویان مبارز، تا کردستان و ترکمن صحرا، و تا شکنجه گاهها و میدانهای اعدام اوین و نسل کشی ۶۷ به خون کشید. اگر جمهوری اسلامی نزد قربانیانش بدرستی جمهوری ضد انقلاب و ارتجاع است، اما برای صاحبان و وارثان و فرزندان جمهوری «انقلابی» می باشد. ذات ارتجاعی و انسان ستیز انقلاب اسلامی تغییری در این نمی دهد که ارتجاع اسلامی در قدرت، خود را به انقلاب و انقلابیگری چسباند و انقلاب را به وجهی جدایی ناپذیر از هویت ایدئولوژیک اش بدل نمود. حتی جریان به اصطلاح اصلاح طلبان ارتجاع حاکم اساسا پروژه ای بود برای

دفاع از «انقلاب اسلامی» و حفظ آن در برابر خطرات و تهدیدات از پایین.

اگر «انقلاب مخملی» را که در سالهای اخیر در میان اپوزیسیون بورژوازی رژیم طرفدارانی پیدا کرد، و همینطور «انقلاب سفید» شاه را به عنوان مواردی از اهمیت انقلاب و مطلوبیت کاربرد آن نزد بالایی ها در نظر نگیریم، آنگاه کل طبقه سرمایه دار ایران ایدئولوژی و هویت و افق سیاسی خود را بر دو «انقلاب مشروطه» و «انقلاب اسلامی» بنا کرده و خود را ادامه دهنده و میراث دار این انقلابات می داند. این نگاه گذرا به رابطه بورژوازی با انقلاب در تاریخ ایران نشان می دهد که این طبقه برای حفظ و تحکیم و تقویت منافع اقتصادی و سیاسی اش به انواع انقلاب متوسل می شود و خود را پرچم دار انقلابات مختلفی می داند. بنابراین سوال اینست که چرا زحمتکشان و ستمدیدگان و در راس آنان طبقه کارگر نباید به انقلاباتی که تامین کننده و تقویت کننده و تحکیم کننده منافع اقتصادی و سیاسی آنان است روی آورند و میراث دار و پرچم دار انقلابات خاص خود باشند؟ اگر انقلاب خوب است، چرا برای طبقه کارگر بد است؟ و اگر انقلاب بد است، چرا برای طبقه سرمایه دار خوب است؟ این تنها نشانه انحطاط اخلاقی سیاستمداران و روشنفکران و نظریه پردازان طبقات متوسط و بورژوازی ایران و جلوه ای دیگر از ستمگری این طبقه است که انقلاب را (با هربرداشتی که از آن دارند) حق خود می دانند و ممنوعیت انقلاب کارگران و زحمتکشان را حق آنان.

همینطور مروری کوتاه بر رابطه طبقات تحت ستم با انقلاب در همین تاریخ مبین اینست که آنها نیز به این ریاکاری بورژوازی وقعی نگذاشته و پیگیر انقلابات خود بوده و نزد این بخش جامعه هم امر انقلاب اهمیت و مطلوبیت خود را داشته است. در متن همین فعل و انفعالات تاریخی در رابطه با انقلاب است که تهدید کارگران لاستیک البرز به قیام کارگری معنا یافته و قابل فهم می باشد.

اگر چه انقلاب مشروطه انقلاب بورژوازی نوپا بود، اما بدنبال تحولات سیاسی پس از آن شاهد روی آوری مردم به افکار و آراء ترقی خواهانه و فعالیتهای آزادیخواهانه و مساوات طلبانه هستیم که نشان از تکاپو برای تحولات انقلابی از نوع دیگری داشت. تحت حکومت پهلوی اول و دوران سیاه آن، خواست بزیر کشیدن سلطنت تقویت شد. با ورود متفقین و حذف رضا شاه از قدرت و آغاز فضای باز سیاسی دهه بیست، مبارزات آزادیخواهانه و مساوات طلبانه کارگران و زحمتکشان و خلق های تحت ستم به آنچنان اوجی رسید که حتی تحت نفوذ و کنترل سیاست های سازشکارانه حزب توده هم به یک خطر انقلابی تبدیل شد. کودتای ۲۸ مرداد در اصل برای دفع این خطر و احیای نظم و امنیت مطلوب سرمایه داری بود. در دورانی که سلطنت پهلوی دوم به «جزیره آرامش» خود می بالید، گرایش به انقلاب در بین توده ها تحت ستم همچون آتشی در زیر خاکستر خود را برای زبانه کشیدن در پاییز و زمستان ۵۷ آماده می کرد. انقلاب ۵۷، علی رغم فجایع بعدی که به پای آن نوشته شد، حلقه ای بود از زنجیره انقلابات چپگرایانه در جنگ سرد که ستم اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه داری را هدف گرفته بود. جمهوری اسلامی که بر ویرانههای انقلاب ۵۷ و به نام آن بنا شد، هیچگاه نتوانست به رژیمی حتی اندکی مطلوب نزد اکثریت عظیم توده های تحت ستم و زحمتکش تبدیل شود. نفرت و انزجار از رژیم وسیع است و آرزوی نابودی آن آرزوی دیرینه این اکثریت عظیم می باشد.

اما مستقل از جایگاه انقلاب نزد توده های مردم بطور کلی، در رابطه با طبقه کارگر و فعالین آن، مساله انقلاب از



معنا و اهمیت ویژه ای برخوردار است. به عنوان مقایسه، اگر مبارزه طبقاتی کارگران در فرانسه، کمون پاریس را پشت خود دارد و از آن متأثر است، جنبش کارگری ایران هم از انقلاب اکتبر متأثر گشته و از آن الهام گرفته است. از اولین گروه‌های کارگران مهاجر در باکو که به کانال انتقال تأثیرات انقلاب اکتبر به جنبش کارگری ایران تبدیل شدند؛ تا پیدایش و رشد حزب کمونیست ایران که پرچم دار وفادار انقلاب اکتبر بود؛ تا نقش پر نفوذ حزب توده دهه بیست در جنبش کارگری که با وجود سازشکاری و رفرمیسم ذاتی اش و علی رغم میل رهبران، بهر حال باعث تسری یافتن اندیشه انقلاب اجتماعی شد؛ تا جنبش چریکی چپ که انقلابی بود و بعضاً بر فعالین کارگری تأثیر داشت؛ تا تأثیرات بلند مدت طیفی از جریان‌های کمونیستی که برای آموزش آگاهی طبقاتی به کارگران و آماده سازی آنان برای انقلاب در طبقه کارگر فعالیت کردند؛ تا ظهور قدرتمند جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ که با اعتصابات پرشکوه کارگران نفت و جنبش شورایی ادعای طبقه کارگر را برای قدرت سیاسی به نمایش گذاشتند؛ همه و هم آن دقایق و لحظاتی در این تاریخ طولانی اند که بطور پیوسته و نسل به نسل اهمیت و ضرورت افق انقلاب کارگری را به عنوان اساسی ترین راه رهایی طبقه کارگر طرح و تقویت نموده و به نسل امروز فعالین کارگری منتقل کرده اند. بورژوازی امیدوار بود با اتکا به جمهوری اسلامی و سرکوبهای آن در دهه ۶۰، نسل کمونیست ها و کارگران سوسیالیست و افق انقلاب کارگری را از بین ببرد. اما رشد جنبش مستقل کارگری در سه چهار سال اخیر، با همه ضعف ها و کمبود هایش، نمایشگر تداوم همان سنت طبقاتی است. اگر لحظه ای خود را از مجادلات ضروری و اختلافات اجتناب ناپذیر و رقابت های تاسف انگیز درون جنبش بیرون بکشیم و از آنجا به کل فعل و انفعالات و تحولات و تحولات آن نگاه کنیم می بینیم که همه روش های و سیاست ها و تأکیدات موجود، از برگزاری اول ماه مه سقز سال ۸۳ تا مبارزات و اعتصابات کارگران شرکت واحد و نساجی های کردستان و نیشکر هفت تپه و لاستیک البرز، تا برپایی سندیکاها و ایجاد دیگر تشکلهای کارگری متنوع، تا تأکید بر لغو مالکیت بورژوازی و برچیدن نظام سرمایه داری و لغو کارمزدی و نقد رفرمیسم و انقلاب کارگری و اتکا به عمل مستقیم و حکومت کارگری، همه اجزا در هم تنیده کل جنبش مستقل کارگری اند که در تقابل با طبقه سرمایه دار و حکومت آن و خانه کارگر و شوراهای اسلامی، پرچم دار رهایی طبقه کارگر از نظام سرمایه داری اند. این پرچم، حتی ناگفته و نانوشته، چیزی جز تأکید بر اهمیت و ضرورت انقلاب کارگری برای طبقه کارگر نیست. پلاکارد برافراشته بر روی اتاق نگهبانی کارخانه لاستیک البرز پیامی غیر از این نیست.

پس طرح و تهدید به قیام کارگری از طرف کارگران لاستیک البرز به لحاظ طبقاتی اجتناب ناپذیر است، و از جنبه تاریخی هم از زمینه مستحکمی برخوردار است. حال لازم به تأکید است که از نظر سیاسی هم، راه اساسی دیگری غیر از روی آوری به انقلاب کارگری علیه نظام حاکم موجود نیست. کارگران لاستیک البرز برای حفظ مشاغل و دریافت حقوق معوقه وارد نبردی طولانی شدند. حکومت برای این مطالبات پاسخ ببرد بخور و قابل اهمیت نداشته و تلاش می کند تا با تهدید و فریب و سردواندن، کارگران را خسته و مستاصل و پراکنده کند. در مقابل این وضع ممکن است از پا درآمد و پراکنده شد. در اینصورت شیرازه زندگی کارگران از هم خواهد پاشید و به کام حفره هولناکی فرو خواهند رفت. اما می توان راهی دیگر، راه انقلاب کارگران علیه این نظام ستمگر، و علیه سلطه و اقتدار آن طبقه ای که مسبب همه مصائب موجود است، و نیز علیه حکومت این طبقه را برگزید و برای آن آماده

شد. طرح قیام از طرف کارگران لاستیک البرز، بارقه ای از طرح چنین رویکردی است. در این مورد هم وضعیت این کارگران و بن بست‌هایی که در آن قرار دارند نیز خصلت‌های کل جنبش کارگری است که بسمت راه حل اساسی برای خروج از این وضع کشیده می‌شود.

اگر چه تعرض بی‌امان به طبقه کارگر و تحمیل یک وضعیت غیرانسانی به آن، به نیاز سرمایه‌داران ایران به انباشت گسترده و نیز به توحش ضد کارگری رژیم اسلامی مربوط است، اما بحران کنونی اقتصاد جهان سرمایه‌داری تعرض به طبقه کارگر را در ابعاد وسیع‌تری افزایش خواهد داد. چرا که این از قوانین پایه نظام سرمایه‌داری است که خروج از بحران‌های ادواری اش توسط تخلیه بار و هزینه بحران بر دوش کارگران انجام می‌شود. بنابراین از این نظر، روند پیش‌روی جنبش کارگری تا آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی نه بسمت بهبود وضع طبقه کارگر در هیچ‌جای جهان که در جهت وخیم‌تر شدن آن سیر می‌کند. اقتصاددانان بورژوازی خود صریحاً موقعیت کنونی اقتصاد جهان را نه با دهه پنجاه میلادی که به پیدایش دولت‌های رفاه و انجام اصلاحات به نفع مزد بگیران انجامید؛ بلکه با دهه بیست‌مقایسه می‌کنند که به رکود و بحران بزرگ اقتصادی کشید و سپس جهان وارد جنگ جهانی دوم شد. از اینرو بحران اقتصادی جهان نیز روی آوری به انقلاب کارگری را بیش از هر موقع ضروری می‌سازد.

در قسمت دوم نوشته حاضر تلاش شد تا نشان داده شود که به دلایل طبقاتی و تاریخی و سیاسی، طرح و تهدید به قیام کارگری از طرف کارگران لاستیک البرز، اولاً بی‌مقدمه و بی‌زمینه و یا رعدی در آسمان بی‌ابر نیست بلکه از ضرورتها و زمینه‌های طبقاتی و تاریخی و سیاسی مایه می‌گیرد. دوماً، بنا به همان ضرورتها نیز حق کاملاً با کارگران لاستیک البرز است. تحت سلطه سرمایه‌داری ایران و حاکمیت آن و بویژه در بحران کنونی اقتصاد جهان، هیچ‌راه حلی اساسی غیر از انقلاب کارگری موجود نیست. سوماً، کارگران لاستیک البرز به طبقه کارگر راه نشان می‌دهند. راهی که از دست آورده‌های ارزنده جنبش مستقل کارگری است و حق آنست که به همه بخش‌های جنبش منتقل شود.

در پایان، توضیحی بر این نکات ضروری است که تأکیدات فوق بر انقلاب کارگری به عنوان راه حل اساسی، آیا به معنای وجود شرایط و موقعیت انقلابی در ایران است؟ آیا به معنای تدارک قیام و انجام انقلاب در امروز است؟ آیا به معنای بی‌اهمیت شدن مبارزه برای مطالبات فوری است؟ و یا آیا به معنای بی‌حاصل شمردن تلاش برای تحمیل مطالبات فوری به جمهوری اسلامی است؟ به عنوان پاسخ لازم به گفتن است که خیر، آن تأکیدات به معنای هیچیک از اینها نیست. مسأله اینست که جنبش مستقل کارگری ضمن تمرکز همه‌جانبه و استراتژیک بر ایجاد تشکل‌های توده‌ای در محیط‌های کار و برای تحمیل مطالبات فوری اش به رژیم حاکم و به میدان آوردن نیروی عظیم طبقه کارگر، ناچار است تا اهمیت و ضرورت افق انقلاب کارگری را از هم‌اکنون در صفوف خویش طرح و ترویج و تقویت نماید. به ملزومات آن انقلاب از جمله ساختن حزب طبقاتی کارگران بیندیشد، تا فردا که این نیروی عظیم پا به میدان گذاشت دارای افق و چراغ راهنمای طبقاتی لازم باشد و بتواند در پیچیدگی‌های بحران‌های اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران و جهان راه خود را بسوی رهایی قطعی باز نماید.

امیر پیام

۳۰ مارچ ۲۰۰۹ - ۱۰ فروردین ۱۳۸۸